

گفتگوی آناتول فرانس

یا اگوست رودن

«آناتول فرانس پس از بازنده سال جدائی توسط دوست و پرستار و منشی خود «مادام بولونی» با رفیق شفیق هنرمند خود «رودن»، مجسمه ساز مشهور فرانسوی، که سالها بعکس اختلافات سیاسی و مسلکی از هم کناره گرفته بودند ملاقات می کند. محل این ملاقات در ویلای آناتول فرانس خارج از شهر پاریس است. این قصر را آناتول فرانس از حیث جمع آوری آثار مجسمه سازان و نقاشان بزرگ بصورت موزه‌ای در آورده است و رودن که شنیده است آناتول فرانس یکی از مجسمه‌های آفرودیت Aphrodite اثر مجسمه سازی یونانی را در یونان بیگت آورده و در قصر خود نگهداشته است بسیار مشتاق است این مجسمه را نیز تماشا کند و شاید همین انگیزه نیرومند است که ویرابوی دوست قدیمی خود کشیده است.

نویسنده این گفتگو خود مادام بولونی است.

رودن وارد میشود و فرانس و مادام بولونی به پیشواز او میروند.
رودن (خندان وارد می شود): هوای اینجا مثل هوای ییلاق زنده کننده است. (نگاهی بدور تادور تالار دراز می اندازد) اینجا که من مجسمه نمی بینم.

فرانس (بالبختند): حتی یکی هم نیست.

رودن: این مجسمه آفرودیت را که شنیده‌ام آنقدر زیباست کجا مخفی کرده‌ای؟ امیدوارم نشانم بدهی.

فرانس: در اطاق کار منست. بعد از اینکه استراحت کردی می توانی آنرا به بینی. الان تواز کارگاه خودت می آئی که پراز مرمر است. بیا اول پرده های نقاشی را تماشا کن.

رودن (باشدت): نه من خسته نیستم آن ربه النوع یونانی را اول نشان بده.

فرانس (از ته دل می خندد): نشانت می دهم ولی باید اعتراف کنم که

دوست ندارم آنرا به مجسمه سازها نشان بدهم .
 (باز هم از پله‌ها بالا میروند و رودن کوچکترین توجهی به پرده‌های
 نقاشی که به دیوار آویخته شده است نمیکند .)

فرانس : نگاه کن ، مثل دامادی است که به حجله میرود .
 (هر سه وارد اتاق کار میشوند و در مقابل مجسمه‌یی که در جلوی پنجره
 قرار دارد روی يك قالی ارغوانی افغانی ناگهان می‌ایستند . چند لحظه ساکت
 می‌مانند .)

رودن (زیر لبی) : سازنده این مجسمه یا فیدياس **Fidias**
 یا یکی از معاصران بزرگ او بوده است . (عرق پیشانی خود را پاک میکند.) این
 مجسمه مرا گیج میکند . از «ونوس میلو» هم زیباتر است .
فرانس (دست رودن را می‌گیرد) باتو هم عقیده‌ام و همینطور باید
 خدای جوانی و زیبایی را پرستش کرد . منم فکر می‌کنم که این مجسمه یا کار
 فیدياس و یابکی از با استعدادترین شاگردانش است . برای پی بردن به اصالت
 آن به آن رفتیم و خوشحالم که رفتم زیرا مجسمه مینروال پارتنون **Parthenon**
 نظر مرا تایید کرد . آفرودیت من مانند خواهر دو قولوی مینروال بزرگ
 است .

رودن (متفکر) : ربه النوع را از مرمر پانته لیگون تراشیده‌اند - رنگ
 گل محمدی که ته رنگ زرد دارد مبین آنست - آنقدر شفاف است که گوئی
 گوشت و پوست حقیقی است . فیدياس فقط از این مرمر مجسمه می‌ساخت .
فرانس : حتماً دختری یونانی بابدنی چون برگ گل هنرمند را الهام
 بخشیده است که این آفرودیت را خلق کند .

رودن : این بدن شکننده را مانند يك کلیسیای عظیم ساخته‌اند
 تناسب آن کامل و خطوط آن در نهایت توازن است . دلم می‌خواهد آنرا محصول
 شعر هندسی و آواز ریاضی بخوانم . هنرمند همیشه بدون اینکه خودش
 بداند دانش می‌آموزد - از مصالح و مشاهدات و افکار خود درس می‌گیرد .
 مجسمه ساز خیلی باید پیاموزد فیدياس حتما عالم بزرگی بوده است .

فرانس : فیدياس در علم تشریح و هندسه و معماری تبحر داشت .
 تمام خواص مصالح کار و اثر نور و سایه را در مرمر می‌دانست . مانند هر
 عالمی هنگامیکه شرط حزم آن بود که از اغراق و زیاده روی پرهیز کند به
 شوق و سوز درونی خود افسار می‌زد . محض هم آهنگی کارش حاضر بود فداکاری

کند. وقتی مجسمه‌های گول پیکر خود را می‌تراشید لحظه‌ای از فکر تناسب کلی آن غافل نمیشد. حتی «میکل آنژ» از او درس بسیار گرفته است.

رودن: هیچ هنری نیست که از اجداد به اولاد به ارث نرسیده باشد. من هرگز انکار نمیکنم که از مجسمه‌سازان باستان و میکل آنژ درس بسیار گرفته‌ام. قبل از اینکه جرات ساختن مجسمه بالزاک را بخود بدهم درس زیاد گرفته بودم استادان من، علاوه بر مجسمه‌سازان بزرگ، معماران کلیسا های بزرگ بوده‌اند. حتی هم‌اکنون هم دانسته یا ندانسته مشغول آموختن هستم. بدن سنگی آفرودیت، که در هزاران سال پیش تراشیده شده و هنوز هم تازگی خود را حفظ کرده است، یکی از درسهای امروز من است. همه چیز آن مانند حقیقت ساده است.

فرانس: آنچه را که ما حقیقت می‌گوئیم قابل بحث است. (برمی‌خیزد و مجسمه کوچکی از مجموعه سفال خود بر میدارد و به رودن میدهد) بدن نیست نگاهی هم باینها بیندازیم.

رودن: اینها جد «امپرسیونیسم» هستند این تکه سفال پخته شده تقریباً داغ است نه از اثر شعله‌های کوره، بلکه در اثر سرعت انگشتان دست هنرمندیکه حرکات موزون رقاصه ایرا در گل جاودان ساخته است. هر مجسمه ساز پراحساساتی از کارکردن با گل خوشش می‌آید چونکه نوک انگشتانش را داغ میکند. این مجسمه های سفالی ملامال از حرارت و آتش زندگی است.

(انگشتان رودن بدنهای اغلب مجسمه های سفالین کوچک را لمس می‌کنند. صدای زنگ در بلند میشود.) مگر قرار است کسی بیاید؟ (صدایش لحن افسوس می‌گیرد) می‌توانم تمام مجموعه را به بینم: رزمجوی رومی و سر «مدوزا» و مینروال کوچک و نیم تنه دانشمندان رومی و یونانی که روی سر بخاری است. این مجسمه‌ها را طوری قراردادده‌ای که نور بوضع مناسبی بآنها میتابد. یک لحظه قبل میخواستم آن مجسمه یونانی را از سر بخاری برداریم ولی آفتاب چنان زیبا بسینه و پاهای او تابیده بود که جرئت نکردیم بدان دست بزنیم. سینه زن را یونانیها مانند گلابی می‌ساختند و رومیها مانند سیب سر یونانی بیضی و سر رومی گرد است

(مستخدم وارد میشود)

مستخدم: مسیو پیر کتابها را پس فرستاده‌اند

رودن : (باخوشحالی) خوشحالم کسی نیامد . (سر پنجه می ایستد و بادستمال کوتاهش سر مجسمه مرد رومی پهلوئرا بر می دارد) ساختمان استخوان سر این مجسمه مانند سر مجسمه بالزاک است .

فرانس : معلوم میشود در روم مجسمه سازی بود که سر مردان را همانطور میدید که رودن سر بالزاک را می بیند (هر دو می خندند و رودن مجسمه سر رومی را سر جایش میگذارد و سر مردی یونانی را بر میدارد که صورتش پرچین و چروک است)

رودن : با وجود سکونشان این چین ها پر از حرکتند . وقتی هنرمند این مجسمه را می ساخته حتما درباره آب که بدست باد پرچین میشود فکر می کرده است . هنرمندان یونانی انگیزه هنری خود را از طبیعت می گرفته اند . از این لحاظ ماحتی امروز هم پیای آنان نرسیده ایم . پوست پرچین این یونانی تنها سطحی است که اعماق کشف ناکردنی او را پنهان می سازد . عقل و سال حالت سر را عوض میکند . قسمت بالا پیشانی پیر مردان وسیع میشود متفکران پیشانی شان مانند پیشانی موسی کاملاً بلند و پهن است .

فرانس : به چین های عمیق این «زنو» Zeno نگاه کن از بینی تا گوشه دهانش امتداد دارد . چشمان خسته اش در کاسه های گود خود فرو رفته است . گوئی که در ستیز با مرگ ، زندگی را بمبارزه می طلبد .

رودن : من اول شکل و ترکیب و سپس بیان حالت رامی بینم ولی نویسنده اول بیان و سپس بشکل و ترکیب نگاه میکند . میگوئی که این قطعه زنو را نشان میدهد ؟ زنو کی بود ؟

(مجمسه را از قفسه کتاب بر می دارد و روی میز تحریر میگذارد . مادام بولونی و فرانس با حیرت بدو نگاه می کنند . نور آفتاب بر سینه نیرومند و پشت مجسمه می افتد)

فرانس : به نیرومندی تو رشک می برم .

رودن : من از کشتی گرفتن با قطعات مرمرم نیرومند میشوم . این رزمجوی رومی چه پشت توانا و چه عضلات نیرومندی دارد وی می توانسته دنیا را مانند اطلس بالای سر نگهدارد و تادم مرگ نبرد کند تا از خستگی از پای بیفتد بدنش پر از شکل هائی است که گوئی منفجر کنند اند . با این وجود دستهایش چقدر آرام و موقر و تمام بدنش چه موزون است . و انگار که وحدت توازن دنیا را می نمایاند .

(صدای درو کردن از خارج شنیده میشود)

رودن : (پنجره را باز میکند و به بیرون خم میشود) : جوانیست

که علف درو میکند . من تماشای درو را دوست میدارم . در اینکار توازن و قدرت هست .

فرانس : برویم پائین می‌خواهم قبل از آنکه دو مهمان دیگر وارد شوند چیز دیگری نشانت بدهم .

رودن : وقتی آمدند پرده‌های نقاشی را خواهیم دید .

فرانس : اینکه می‌خواهم نشانت بدهم پرده نقاشی نیست .

رودن : پس چیست ؟ هنرمانند عشق است . نباید دریک وهله زیاد خواست . من نمی‌توانم در نصف روز تمام آنچه را که تو سالها جمع آورده‌ای به بینم .

فرانس : بیشتر باید بدیدن من بیائی .

ادام بولونی : (می‌بیند هر دو خسته هستند) برویم کوزه هارا تماشا کنیم .

فرانس : (سرش را بعلامت تصدیق تکان میدهد) برویم . اشکال اینجانب که ژوزفین قدرت درک هنری ندارد و در نتیجه قدر آنرا نمیداند و آثار آنرا دستخوش تمایلات مرغ و خروسها می‌کند . از همه بدتر به کوزه‌های ایرانی و هندی من هیچ وقعی نمیگذارد .

رودن : (بلند می‌خندد) عیب ندارد .

(هر سه بطرف ایوان می‌روند . در راه به مستخدم برمی‌خورند)
مستخدم : (باتر و شر وئی غرغر می‌کند) فکر میکردم پائین خواهید

آمد . ماری زود باش بیایوان را تمیز کن **علوم انسانی**
رودن : (به مستخدم با لحنی تغیر آمیز و مصنوعی) دست‌نگهدار! ذخائر مقدس پادشاهان را با جارویت کثیف نکن . همانکه آآن لمس کرده‌ای ممکن است بخود داریوش بزرگ تعلق داشته باشد .

مستخدم : (می‌خندد) از آن پادشاه چیزی نمانده‌است . این کوزه اکنون مال ماست . از آن گذشته شاهیکه مرد بحساب نمی‌آید .

فرانس : این دختردهاتی از شکسپیر داستانهانقل میکند در صورتیکه ممکن است هرگز آثار شکسپیر را نخوانده باشد . روانهای بی‌دانش ، بینشی مخصوص بخود دارند که بانسان درس زندگی میدهد .

رودن : (به کوزه های اطراف که رنگهای روشن دارد نگاه می‌افکند) این یکقطعه ایرانی است که نظیرش را چند روز قبل دریک کتاب آلمانی

دیدم . رنگها عالی و فراوان است . کاملاً شرقی است .

فرانس : شخص باآسانی می تواند حدس بزند که ایرانیها باچه وجد و شعفی باین آمیزش آبی و سبز که آنها را بیاد دریای خروشان می انداخته می نگرسته اند . این قطعه اتفاقاً چنانکه گفتم بزمان داریوش اول پسز ویشتناسب فاتح تعلق دارد . آنرا درماراتون یونان از آشنائی خریدم . وقتی آنرا بمن داد این داستان را نیزگفت : هر سه داریوش ها وقتی زمان مرگشان می رسید می خواستند بازندگی دراطاقیکه باین سفالها زیبا وبی نظیر آراسته بود وداع کنند وگمان می کردند که اینها نیروئی سحر آمیز دارند می توانند ورود آنها را به قلمرو اشباح آسان ویدرد سازند . ایرانیان شاهدوست این قطعه را که نگاه شاهان محتضرشان بآن افتاده بوده است نگاه داشته اند . افسانه ها این خاصیت را دارد که باشیاعزبیا جلوه مخصوص می بخشد . ومن هرگز درصدد آن بر نمی آیم که حقیقت افسانه ها را کشف کنم . تمیز حقیقت از موجودی خیالی کار بسیار مشکلی است .

رودن : برای کشف حقیقت من همیشه به بصیرت متوسل میشوم .

(با سایرین مشغول تماشای سفالهای هندی میشوند .)

هنر هند بیشتر به هنر مصر باستان شبیه است .

فرانس : نباید فراموش کرد که هر دو از يك جاسر چشمه گرفته اند . نیاکان هنر ایران باستان هنر هندی و مصری است . اکنون می توانیم بسراغ یونانیها برویم . می خواهم قبر این شاعر یونانی را بتو نشان دهم .

(پرده پنجره ای را کنار می کشد و درزی را که بیاباغ بازمی شود می گشاید و زیر نور درخشان روز کنده کاری يك قبر یونانی که در جاده آتن کشف شده بود نمایان می شود . مجسمه ای از الهه شعر بالای گورشاعر ایستاده بود)
فرانس : مخصوصاً این را درسایه پله ها مخفی کرده ام که هر بار هنگام آمدن و بیرون رفتن از خانه از کنار آن بگذرم . در جاده آتن نیز آنرا در محلی گذارده بودند تا هر مسافری که بسوی « آتیکا » برود آنرا به بیند . و قصدشان این بود بمردم متذکر شوند که تمام راهها بیک نقطه منتهی میشود .

رودن : (نزدیک میشود . خون در صورتش دویده و نفس نفس میزند) این مقبره باشکوه است . (بهیجان آمده) مرا از خود بیخود میکند . این مقبره از تمام مقبره های کهنه که در موزه ناپل وجود دارد زیباتر است . الهه

شعر گوئی نفس می کشد و زنده است و بتازگی بر خاک تازه قبر قدم گذاشته است و انسان می ترسد مبادا خود را بروی گور اندازد و زخمی شود . خیلی باشکوهست - عجیب است .

فرانس: این روزها دیگر اثر هنری در گورستانهای مادیده نمی شود. اغلبشان مبتذل و حاکی از فقدان روح هنری و درک زیبایی انسان امروزی است . از فکر اینکه يك غول وحشتناك بر سر قبر من خواهند گذاشت بدنم می لرزد . ولی دلم می خواهد که قبرم نشانه ای داشته باشد . در این گورستان پانتئون ماهم اثری از هنرنیست . آنچه هم موجود است میان ابتذال گم شده و رونقی ندارد .

رودن: (غرغرکنان) سنگ های مرمر را کنار هم می چینند - انکار که قوطی کبریت است . هدف اساسی اینها اینست که در این يك تکه زمین نامی توانند مرده چال کنند . این روزها حتی نمی شود با مراعات اصول زیبایی مرد .

فرانس: ماکه دوستدار هنریم چنین مجسمه ای باید نشان قبرمان باشد .

مستخدم وارد میشود و اعلام میکند که غذا حاضر است .

رودن: (چهره اش باز میشود) حالا که غذا حاضر است برویم از آن لذت کامل ببریم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ترجمه هوشنگ پیرنظر

رساله جامع علوم انسانی

جویای غم

دل آرم و غم به رونما بستام راحت دهم و عوض بلا بستام

هر داروی دردی که طبیبم آرد بفروشم و درد در بها بستام

(نظیری نیشابوری)